

چکیده:

امروزه دین و دین‌ورزان در معرض هجوم انواع سؤالات و پرسشهایی واقع شده‌اند که پاسخهایی درخور می‌طلبد و از این میان، بخشی از سؤالات در مقوله رابطه میان علم و دین می‌گنجد؛ مبنی بر این که آیا میان علم و دین تعارضی رخ نموده است یا خیر؟ و اگر پاسخ مثبت است، چه راه حل و پاسخی می‌توان برای حل این تعارض ارائه داد؟ میان علم و دین، به لحاظ منطقی، چهارگونه رابطه محتمل است:

۱. آنها را می‌توان به دو حوزه کاملاً متفاوت متعلق دانست که طبعاً با یکدیگر کاری ندارند.

۲. میان آن دو تعارض و اصطکاک برقرار است؛ ولی برای حل تعارض، اولویت را به دین بسپاریم.

۳. در حل تعارض، اولویت را به علم دهیم.

۴. با حفظ حرمت و جایگاه علم و دین، قائل به مشارکت و همکاری میان آن دو باشیم.

این مقاله می‌کوشد با بهره‌گیری از شواهد و ادله، سه رابطه نخست را نقد کرده، بر مبنای رابطه چهارم، یعنی با اعتقاد به این که باید ضمن حفظ حرمت و جایگاه علم و دین، به مشارکت میان آن دو قائل باشیم، تعارض مذکور را حل و فصل نماید. واژگان کلیدی: علم، دین، وحی، اسلام، تعارض، تمایز، تعامل، سازگاری.

×××

انسان علی‌رغم برخوردار بودن از برخی اشتراکات در زمینه امیال، غرائز و کششها با حیوانات، متمایز از آنها به شمار می‌رود و در این میان، مهمترین وجه تمایز او با حیوانات، جنبه عقلانی است. انسان و حیوان هر دو منظره‌ای را مشاهده و احساس می‌کنند؛ اما انسان به دنبال این احساس ظاهری، می‌کوشد از طریق خرد خویش به درون آن راه یابد و با بهره‌گیری از تفسیر، تجربه و تحلیل عقلانی، حقایق را دریابد؛ در حالی که حیوانات به دلیل بی‌بهره بودن از قوه خرد، از قدرت تجزیه و تحلیل و

تفسیر محرومند. به همین جهت، خداوند متعال نیز تنها بشر را مخاطب قرار داده و او را به تدبیر، تفکر، تفقه، تعقل و... (بقره/۲۱۹، انعام/۶۷، بقره/۷۳) ترغیب و تشویق نموده و نیز کسانی را که از عقل و خرد خویش به درستی بهره نمی گیرند، بسیار مذمت نموده است. (انبیاء/۶۷، اعراف/۱۷۹)

وجه تمایز دیگر انسان با حیوانات در این است که: بشر به آسانی می تواند دستاوردها و دریافتهای حسی و عقلی خود را به دیگران انتقال دهد و از این طریق به علوم و معارف زیادی دست یافته و به پیشرفتهای محیرالعقولی نائل گردد، کما آنکه تا کنون با گشودن دریچه های معرفتی فراوی خود، از طریق حس، تجربه، عقل و دیگر یافته های درونی، توانسته است حیات مادی و معنوی خود را متحول و دگرگون سازد؛ در حالی که چنین امری در دنیای حیوانات اتفاق نیفتاده است.

از سوی دیگر، بشر علاوه بر معرفتهای تجربی، عقلانی و شهودی، از طریق وحی و ارتباط وحیانی با خداوند، به آموزه ها و معارف وسیعی دست یافته است که با صرف اتکاء به حس و عقل نمی توانست به آنها برسد. این آموزه های وحیانی که در قالب دین عرضه شده اند، بر معارف بشری و نیز بر فکر، عمل، موضع گیریهای اجتماعی و سیاسی و در کل بر همه فعالیت های بشری تاثیر فراوانی گذاشته اند. در نتیجه می توان مهمترین معارف بشری را - به لحاظ تنوع ابزار معرفتی - به معرفتهای علمی، عقلی، عرفانی و دینی تقسیم کرد؛ زیرا به معارف بشری، هرگاه از طریق حس و تجربه به دست آیند، معرفت علمی گفته می شود؛ ولی اگر از طریق فکر، اندیشه و استدلالهای عقلانی فراهم آیند، معرفت عقلی اطلاق خواهد شد؛ و به همین ترتیب، به معرفتهای حاصله از راه وحی نیز معرفت دینی گفته می شود.

مهمترین مبحثی که امروزه میان اندیشمندان در زمینه آن بحث و گفتگو می شود، نسبت این سه نوع معرفت با یکدیگر است؛ یعنی، چه رابطه و نسبتی میان

علم، عقل، دین و عرفان (معرفت باطنی) وجود دارد؟ محور اصلی مقاله حاضر تبیین نوع ارتباط میان علم و دین است.

#### تعاریف علم و دین

۱. تعریف علم

الف. مفهوم لغوی علم: فرهنگ‌نویسان، «علم» را از نظر لغوی معادل آگاهی و شناخت - هر نوع آگاهی - قرار داده‌اند. این مفهوم انواع معرفت‌های حصولی، حضوری، تصور، تصدیق، کلی و جزئی را دربرمی‌گیرد؛ اعم از آنکه این معرفت از طریق حس، عقل، وحی و یا شهود حاصل شود.

ب. مفهوم اصطلاحی علم: غالباً میان مفاهیم اصطلاحی و لغوی در کل ارتباط و مشابهت‌هایی وجود دارد؛ از این رو علم در اصطلاح به دو مفهوم کلی باز می‌گردد:

۱. نخستین مفهوم اصطلاحی «علم» عبارت است از: مجموعه‌ی مسائل پیرامون یک یا چند موضوع که معرفتهایی را درباره‌ی آنها به دست می‌دهد. علم در این کاربرد اصطلاحی خود کلیه‌ی معارف بشری - از فلسفه، منطق، الهیات، ریاضیات و هندسه گرفته تا علوم اجتماعی، تاریخ، جغرافیا، فیزیک، شیمی، طب، ادبیات و... - را شامل می‌شود؛ زیرا در هر یک از این رشته‌ها موضوع خاصی وجود دارد که محور بحث و تحقیق واقع شده و مسائل و مباحث مختلفی پیرامون آن مطرح و مورد بررسی قرار گرفته است. بر طبق این اصطلاح، علم به معرفت حاصله از هر روشی - اعم از تجربی، عقلی و... - اطلاق می‌گردد؛ چون «علم» صرفاً به آنچه از طریق حس و تجربه قابل اثبات باشد منحصر نمی‌گردد. بلکه علم ممکن است از راههای دیگری غیر از حس و تجربه نیز فراهم آید (مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۶-۲۵)؛ بنابراین علم، در این اصطلاح، همه علوم عقلی، نقلی، شهودی و تجربی را دربرمی‌گیرد؛ یا به عبارتی، همه انواع علوم حقیقی و اعتباری را شامل می‌شود؛

۲. «علم» در دومین مفهوم اصطلاحی آن - که امروزه نیز بسیار کاربرد و رواج دارد - عبارت است از آن دسته معلومات و آگاهی‌هایی که تنها از راه حس و تجربه و مشاهده به دست می‌آیند. واژه «علم» در این مفهوم زیاد به کار برده می‌شود؛ چنان‌که هر دانشی را که بر اساس آزمون و تجربه به دست نیاید غیرعلمی می‌نامند و حتی چندان ارزش و اعتباری برای آن قائل نمی‌شوند؛ به عنوان مثال، پوزیتیویست‌ها می‌گویند تنها قضایای معناداری که معرفت بشری را تشکیل می‌دهند، قضایای ترکیبی هستند. در قضایای ترکیبی، موضوع و محمول به عنوان دو مفهوم مستقل از یکدیگر با هم ترکیب می‌یابند و صدق یا کذب آن را با توسل به تجربه و مشاهده باید مشخص نمود. از نظر آنان قضایای تشکیل‌شده از مفاهیم دینی، فلسفی و اخلاقی یا بی‌معنایند و یا صرفاً بیانی از عواطف و احساسهای درونی به شمار می‌روند؛ (باقری، ص ۱۷)؛ زیرا از نظر آن‌ها، صدق و کذب این نوع گزاره‌ها از راه تجربه و مشاهده قابل تشخیص نیست.

آنچه امروزه در عرصه دین‌شناسی به بحث علم و دین مربوط می‌شود، با «علم» به همین معنای نوین آن، یعنی با علوم تجربی سروکار دارد و ما نیز در این نوشتار عمدتاً همین معنی و مفهوم را از آن اراده کرده‌ایم؛ یعنی می‌خواهیم رابطه دین را با علوم تجربی مشخص کنیم و به سؤال‌های زیر پاسخ دهیم: دین چه موضعی در قبال علوم تجربی اتخاذ کرده و این دو چه انتظاری از یکدیگر دارند؟ این علوم در دین از چه جایگاه و منزلتی برخوردارند؟ آیا علم و دین رقیب یکدیگرند و در جدال دائم به سر می‌برند یا همسو و هماهنگ با یکدیگر هستند؟

#### ۲. تعریف دین

برای دین در لغت کاربردها و معانی گوناگون و متنوعی ذکر شده است؛ از جمله: اطاعت، خضوع، تسلیم، جزاء و پاداش، آیین و شریعت و... (ر.ک به: ذیل واژه دین

در: راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن؛ جوهری، صحاح؛ مصطفوی، التحقیق فی غریب القرآن؛ انیس و دیگران، المعجم الوسیط)

برای مفهوم اصطلاحی دین، تعریفهای مختلف و متنوعی ذکر شده است. برخی آنرا چنان گسترده‌اند که هر نوع آیین بشری را شامل می‌شود، آیینهایی که در آن حتی اعتقاد به خدا و مبدأ متعال وجود ندارد و یا آیینهایی که بر ماده‌انگاری مبتنی‌اند. چنانکه پترسون دین را این‌گونه تعریف کرده است:

دین متشکل از مجموعه‌ای از اعتقادات، اعمال و احساسات (فردی و اجتماعی) است که حول مفهوم غایی سامان یافته است. (پترسون و دیگران، ص ۲۰)

گروهی دیگر اصطلاح دین را تنها به شریعتها و آیینهای الهی مبتنی بر وحی و نبوت اطلاق نموده و دین را مجموعه‌ای از هستها، بایدها، عقاید و احکام گذاشته شده در اختیار بشر از طریق وحی و یا کمی وسیعتر، بر مجموعه عقاید، احکام و اخلاق اطلاق می‌کنند. (مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۳-۲۸؛ حسین‌زاده، مبانی معرفت دینی، ص ۱۹-۱۸) در واقع مطابق این تعاریف، دین همه آیینهای آسمانی و الهی را - اعم از آن که از حقانیت و اعتبار برخوردار بوده و یا گرد تحریف و دگرگونی بر چهره آن نشسته باشد - شامل می‌شود.

مقاله حاضر، علوم تجربی و جایگاه و موقعیت این علوم را صرفاً با حجیت مبانی دین اسلام - و نه ادیان دیگر - روشن می‌سازد.

#### موضع دین نسبت به علم

موضع دین نسبت به علوم از جوانب و سطوح مختلفی قابل بحث و بررسی است:

۱. آیا دین مشوق فراگیری و یادگیری علوم است یا انسانها را از ورود به علوم تجربی باز می‌دارد؟ اصولاً آیا در پرتو دین و دینداری و دین‌ورزی می‌توان به علوم تجربی پرداخت یا آنها از یکدیگر به گونه‌ای فاصله دارند که با چهره دین و

دینداری نمی‌توان به علوم دست یافت و اگر کسی به دنبال علم حرکت کند، باید از دین و دین‌ورزی فاصله بگیرد؟ (مبحث مربوط به رابطه میان علم و دین)؛

۲. آیا معرفت‌های دینی با داده‌ها و گزاره‌های علمی هماهنگی دارد یا با آنها در تضاد و تعاند است؟ (مبحث مربوط به نسبت علم و دین).

#### ۱. رابطه میان علم و دین

از نظر اسلام هیچ شاخه‌ای از علم و دانش ذاتاً مطرود نیست بلکه به دلایل عرضی است که بعضی از شاخه‌های دانش غیرمفید به حساب می‌آیند؛ یعنی هرگاه علم و دانش وسیله‌ای برای شر و شرارت باشد، غیرمفید به‌شمار می‌رود. به همین دلیل بود که اندیشمندان مسلمان از صدر اسلام و زمان ائمه معصوم به شاخه‌های مختلف علم توجه داشته و در کنار علوم دینی به کسب علوم و دانشهای مختلف نیز پرداختند؛ از این‌رو بسیاری از علوم و دانشهایی چون ادبیات، معماری، نقاشی، هنرهای دستی، تاریخ‌نگاری، حکمت، ریاضیات، نجوم، فیزیک، شیمی، طب و هیئت و... در دامن فرهنگ اسلام رشد یافته و بالنده شدند و بدین‌وسیله دوران تمدن اسلامی پدیدار و شکوفا گشت؛ چنان‌که به گزارش بسیاری از دانشمندان، تمدن اسلامی حتی دیگر تمدنها و ملل جهان را نیز متأثر ساخت. (روسو، ص ۱۴۳؛ ونیز ر. ک به: نلینو، در گلشنی، ص ۹۸-۹۷)

هرکدام از ادیان توحیدی تمدن خاص خود را پدید آوردند اما به عنوان ویژگی‌های خاص تمدن اسلامی می‌توان به خدامحوری، آخرت‌نگری و پیوند انسان به خدا و نیز پیوند دنیا به آخرت اشاره کرد که به‌نوبه خود باعث می‌شوند تمامی دستاوردهای بشری در حوزه‌های حقوق، صنعت، مدیریت، تکنولوژی، علم، خدمات، بهداشت، سیاست، اقتصاد و... بانظر به کمک به رشد و تکامل جامعه بشری معنا بیابند؛ درواقع به همین دلیل است که واژه علم در متون و منابع دینی اسلامی ما

تنها بر علوم دینی اطلاق نشده بلکه اعم از آن به گونه‌ای توأمان علوم طبیعی و تجربی و دیگر دانشهای مفید را نیز شامل می‌شود. اصولاً آنچه زمینه ساز اصلی اقبال مسلمین به فراگیری علوم مختلف شد، توصیه و تشویق اسلام به فراگیری علم و ارزش والای اهل علم در دین اسلام بوده است:

۱. قرآن بشر را به سیر و مطالعه در آیات افاق و انفس ترغیب و تحریک نموده است؛ آیاتی که در آنها واژه‌های سیر، نظر، رای و... وجود دارد، شاهد بر این مدعا می‌باشند: «اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء» (اعراف/۱۸۵) این آیه و امثال آن (عنکبوت/ ۲۰؛ طارق/ ۵؛ یوسف/ ۱۰؛ حج/ ۴۶؛ روم/ ۹؛ کهف/ ۱۹؛ ق/ ۶) بشر را در کل به مطالعه و تحقیق در جهان هستی ترغیب می‌کنند که شامل علوم مختلف تجربی نیز می‌شود.

۲. آیات زیادی وجود دارند که در آنها اشیاء و موجودات مختلف جهان هستی نام برده می‌شوند و مردم را به تفکر، مطالعه و تحقیق درباره آنها و بهره‌گیری از آنها برمی‌انگیزند و همچنین از برخورد سطحی با نشانه‌های الهی در جهان هستی برحذر می‌دارند: «افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت؟» (غاشیه/ ۲۰-۱۷)؛ و نیز سوره نحل آیات ۱۸-۱۰ و ۶۹-۶۵ و سوره آل عمران ۱۹۱-۱۹۰ و رعد ۳-۲ و جائیه ۱۳-۱۱ و...

۳. آیاتی که در آنها واژه علم یا معادل آن به کار رفته و به روشنی بر علوم طبیعی و تجربی دلالت دارند: «و علمناه صنعاً لبوس لکم لتحصنکم من باسکم فهل انتم شاکرون» (انبیاء/ ۸۰)؛ همچنین هود/۳۷ و یوسف/۵۵ و...

۴. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اطلبوا العلم و لو بالصین» (مجلسی، ج ۱، ص ۱۸): به فراگیری علم پردازید، هرچند با رفتن به کشور چین باشد. بی‌تردید مقصود از علم در این حدیث و مشابه آن، علوم دینی و قرآنی و علوم نشأت گرفته از دین نیست؛

زیرا همه این علوم تنها در مدینه - قلب کشور اسلامی - وجود داشته نه در کشور بسیار دوری مثل چین که در آن از دین اسلام و علوم دینی نشانی نبوده است.

۵. حضرت علی (ع) در حدیثی فرمود: العلم ضالّة المومن فخذوه و لو من ایدی المشرکین (ابن‌البرّ، ج ۱، ص ۱۲۲): علم و دانش گمشده مومن است؛ پس در فراگیری آن بکوشید، هرچند نزد مشرکان باشد.

۶. پیامبر اکرم (ص) فرمود: من اراد الدنيا فعليه بالعلم و من اراد الآخرة فعليه بالعلم و من ارادهما معاً فعليه بالعلم (قرشی، ص ۱۸۸): هر که در پی دنیا است باید به دنبال علم رود و هر کس در پی آخرت است باید به دنبال علم رود و هر کس دنبال هر دو است باز هم باید در کسب علم شتاب کند.

۷. حضرت علی (ع) فرمود: اکتسبوا العلم یکتسبکم الحیاء (الامدی تمیمی، ص ۱۵۰): به تحصیل علم و دانش پردازید که حیات و زندگی را برای شما به ارمغان می‌آورد.

بی‌تردید منظور از علم در مجموعه آیات و روایات یادشده و مشابه آنها انواع علوم و دانش است که هر یک به‌نوعی انسانها را در رفع نیازهای مادی و معنوی خود قدرتمند می‌سازد و نباید آنرا به یک شعبه یا شاخه خاصی محدود کرد. از همین رو است که باید گفت حذف مفعول در آیه «هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (زمر/۹) و حذف متعلق در دیگر موارد نشانه آن است که ماده علم فراگیر بوده و همه علوم مفید و مناسب را شامل می‌شود؛ ولذا مسلمانان بر اساس این ترغیب و تشویق دین، برای فراگیری و نیز توسعه علوم مختلف جدّیت و تلاش فراوانی به خرج می‌دادند؛ چنان که جرجی زیدان می‌گوید:

علمای اسلام با کمال فروتنی برای تحصیل علم نزد علمای مسیحی و غیر مسیحی می‌شتافتند چنانکه ابونصر فارابی نزد یکی از مسیحیان حرّان پاره‌ای علوم آموخت. (زیدان، ص ۵۸۶)



و نیز هرمان راندال، دانشمند آلمانی، اظهار داشته است:

روی هم رفته مسلمانان در قرون وسطی نماینده همان نوع تفکر علمی و زندگی صنعتی بودند که امروزه به مردم آلمان نسبت می‌دهیم. مسلمانان برخلاف یونانیان از آزمایشگاه و از آزمایش کردن با صبر و حوصله بیزار نبودند و در رشته‌های طب و مکانیک و در حقیقت در همه فنون، علوم را به خدمت بلاواسطه زندگی بشر گماشته‌اند، نه اینکه علوم را بدون ارتباط با زندگی در نظر بگیرند. (حکیمی، ص ۱۲۳)

نتیجه آن که اسلام با ارائه این جهان‌بینی که میان دنیا و آخرت و جسم و روح ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، به تعلّم و تعلیم علوم و دانشهای مختلف - که بخش عظیمی از آنها را علوم تجربی تشکیل می‌دهد - به شدت ترغیب و تشویق کرده است تا جامعه از این رهگذر بتواند نیازهای مادی و معنوی خود را تامین کند.

## ۲. نسبت میان علم و دین

در خصوص نسبت میان علم و دین در کل سه دیدگاه یا نظریه متفاوت وجود دارد:

۱. علم و دین کاملاً با یکدیگر در تعارض (conflict) اند به گونه‌ای که میان آنها تضادی آشکار وجود دارد (نظریه تعارض میان علم و دین)؛
  ۲. میان علم و دین تعارضی وجود ندارد بلکه آن دو از یکدیگر کاملاً متمایز (distinct) هستند؛ و لذا هر کدام از آنها در حریم و حوزه‌ای جدا و مستقل کار می‌کنند (نظریه تمایز میان علم و دین)؛
  ۳. علم و دین مکمل (complementary) یکدیگرند و تعارض و درگیری میان آنها وجود ندارند (نظریه تعامل میان علم و دین).
- اینک هر کدام از سه نظریه فوق را مورد تشریح و نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

### ۱. نظریه تعارض میان علم و دین

این نظریه بر این فرض استوار است که اگر موضوعات، غایت‌ها و روش‌های علم و دین تا حد بسیار زیادی یکسان باشند، آن‌گاه میان علم و دین رقابتی پدید می‌آید که غالباً به نوعی تعارض پویا (dynamic) می‌انجامد؛ بنابراین اگر موضوعات، غایات و روش‌های دین و علم به حد کافی از یکدیگر متمایز نشوند، راه برای بروز رقابت و تعارض در مضامین همچنان باقی خواهد ماند که برای رفع آن باید تلاش کرد.

در بررسی سیر تاریخی این نظریه، درمی‌یابیم که اعتقاد به رویارویی و تعارض علم و دین گاه از درک نادرست مفاهیم دینی‌ای چون خدا، غیب، وحی، اعجاز و... نشأت گرفته است و باعث شده مفاهیم مذکور ضد علم پنداشته شوند؛ گاه نیز انتظارات و توقعات بی‌مورد و ناصحیح و خلط در روش، به تصور تعارض علم و دین کشیده شده است و گاهی نیز کسانی تنها روش دستیابی به حقایق را روش تجربی به حساب آورده‌اند و در پرتو این مبنای معرفت‌شناختی، پذیرش هر حقیقتی را به تجربه موقوف دانسته‌اند؛ از این رو نتیجه گرفته‌اند که حقایق دینی، غیرعلمی و یا ضدعلمی هستند؛ درحالی‌که این مبنا خود از پای‌بست سست و ویران است (بعداً به این مسأله خواهیم پرداخت).

اساس فرضیه تعارض علم و دین را می‌توان در دنیای مسیحیت یافت. از هنگام شکل‌گیری و رسمیت یافتن دستگاه اقتدار کلیسای پولسی در قرن چهارم میلادی، دستیابی به هر گونه دانش و بینشی تنها در مضمون کتاب مقدس و تفسیر ارباب کلیسا ممکن و مجاز اعلام شد؛ در نتیجه تمامی زمینه‌های رشد فکری و علمی مسدود گردید و تنها تفاسیر جهان‌شناختی یونانی که با مفاد دینی تحریف‌یافته آمیخته بودند، مقبولیت علمی یافتند. (سعیدی، ص ۱۶۹؛ موسوی لاری، ص ۳۰)

بنابراین خاستگاه اصلی تعارض علم و دین، مغرب زمین بوده و بحث تعارض و ارائه راه‌حلهای آن در فضای تفکر مسیحیت شکل گرفته است. اما در تمدن اسلامی حتی در اوج شکوفایی علوم تجربی هیچ‌گاه موضوع تعارض علم و دین پیش نیامد.

درواقع در تمدن جدید غرب نیز که بلافاصله پس از رشد و گسترش علوم تجربی مساله تعارض این علوم با دین، مطرح شد، این مساله را باید در سنت فکری مسیحیت جویا شد.

علوم تجربی از دو جهت با آموزه‌های دینی مسیح در تعارض قرار گرفته است:

۱. تعارض آشکار پس از کشفیات دانشمندان در قرون اخیر جلوه کرد که با مضامین و ظواهر متون دینی آنان ناسازگار بودند - کشفیاتی چون مرکزیت خورشید، حرکت زمین و... - و درواقع با دیدگاه کلیسای آن زمان مبنی بر مرکزیت زمین ناهمخوانی و ضدیت آشکار داشتند؛

۲. تعارض پنهان در پیش فرضهایی بود که علوم تجربی بر آن‌ها استوار است. البته این پیش فرضها لزوماً مبناهای منطقی و واقعی علوم تجربی نبودند، اما درهرحال زمینه را برای پیشبرد علوم تجربی را فراهم آوردند. انکار جهان متافیزیک و ماورای ماده، نوعاً یک پیش فرض مابعدالطبیعی است، اما در نتیجه آن به علوم تجربی اصلت داده شد و از ارزش دین کاسته شد. بهره‌گیری علوم تجربی از این پیش فرضها، خود یک نوع تعارض پنهان را با معارف دینی - که جهان را در ماده خلاصه نکرده و بخشی از حقایق هستی را به ماورای ماده مربوط می‌داند - پدیدار می‌سازد.

بنابراین ریشه اصلی این موضوع را می‌توان در مسیحیت و عملکرد اصحاب کلیسا جستجو کرد؛ بدین معناکه وجود برخی مطالب ناسازگار با دعاوی علوم تجربی در عهدین (تورات و انجیل) و نیز برخورد نادرست ارباب کلیسا با اندیشمندانی چون گالیله در فراهم کردن زمینه تعارض میان عالمان و دین باوران و در نهایت تعارض میان علم و دین تاثیر عمیقی داشته است. (پترسون و دیگران، ص ۳۵۹-۳۵۸)

تلاش برای حل تعارض

۱. گروهی از اندیشمندان برای رفع تعارض علم و دین از راه تفکیک قلمرو وارد شده و معتقدند علم و دین دو مقوله مجزا از یکدیگر بوده و هر یک به ساحتی کاملاً جدا و متمایز تعلق دارند و معتقدند که با این فرض، تعارض خودبه‌خود از بین می‌رود. (پترسون و دیگران، ص ۳۶۶) به عنوان مثال «کانت» بر این باور بود که معرفت علمی محدود به تجربه حسی است ولی دین در حوزه‌ای کاملاً متفاوت با علم، در زمینه اخلاق کار می‌کند. او می‌گوید:

معرفت علمی محدود به تجربه قابل ادراک حسی است ولی دین در حوزه‌ای کاملاً متفاوت با علم، در زمینه اخلاق کار می‌کند... معرفت علمی محدود به تجربه قابل ادراک حسی است و نقش عقاید دینی گسترش بینشهای علمی نیست بلکه [ دین ] حیات اخلاقی انسان را روشن تر و ریشه‌دارتر می‌گرداند؛ بنابراین علم و دین حوزه‌های به کلی متفاوتی را در بر و وظایف جداگانه‌ای در پیش دارند؛ به نحوی که هرگز نیازی به تعارض ندارند؛ زیرا «علم» آزادی کاملی در کشف و کاوش موجودات محسوس با روشهای خود دارد ولی وظیفه دین راهنمایی و روشنگری ایثار اخلاقی ما و آرامش هرچه کاملتر بخشیدن به آن است. (باربور، ص ۹۵)

۲. مسیحیان بنیادگرا که وفامندیشان به متون مقدس دینی بیشتر بود، برای فائق آمدن بر این تعارض، تصمیم گرفتند با علم هیچگونه مصالحه و سازش نکنند و بر اساس آن، هر معرفت علمی را که با ظواهر دینی هماهنگی و سازگاری نداشته باشد به کنار نهاده، آن را باطل اعلام نمایند. آنان می‌گفتند: علم صادق آن علمی است که با تفسیر ظاهری آنها از متون دینی توافق داشته باشد. در واقع آنان می‌کوشیدند مدعیات برآمده از کتاب مقدس، یا دست کم مدعیات برآمده از تفسیرشان از کتاب مقدس را مقدم بدانند. به تعبیر نیکولا ولترستورف، بنیادگرایان مدعیات کلامی خود را به منزله اعتقادات ضابط به کار می‌بردند؛

یعنی بخشی از اعتقاداتی که ملازم با تعهد به مسیحیت تلقی می‌شوند، برای داوری در خصوص نظریه‌های علمی نقشی اساسی و بی‌چون و چرا پیدا می‌کرده و آنرا امری مسلم می‌پنداشتند و دستاوردهای علمی را با آن محک می‌زدند. (پترسون، ص ۳۹۴)

درواقع این عده از مسیحیان به اتکای کمال دین و این که هر معرفتی را باید از کتاب مقدس گرفت، به پژوهشهای علمی به دیده تردید و تحقیر نگریسته و آنرا با دینداری ناسازگار می‌یافتند. طبیعتاً این‌گونه دخالتها در کارهای علمی، عکس العملها و جنگ و ستیزهایی را در پی آورد و کسانی که دانشمندانی چون گالیله را به کفر و الحاد متهم نمودند، درواقع دنباله‌رو اندیشه بودند.

۳. گروهی از اندیشمندان که برای علم بهای بیشتری قائل بودند و به هر نوع معرفت علمی، ایمان و باوری بیش از حد داشتند نیز برای فائق آمدن بر تعارض میان علم و دین، آن چنان برای علم ارزش و اعتبار قائل شدند که دین را از اعتبار انداخته و حتی دستاوردهای علمی را برای بی‌اعتبارسازی دین به کار گرفتند. این نگاه پوزیتیویستی به علم که یک نگاه جزم‌گرایانه است، پوزیتیویستها را برآن داشت که علوم تجربی را شایسته تفوق بر همه دانشهای دیگر - حتی علوم انسانی و اجتماعی - بدانند و دین را فدای علم نموده و به سود علم کنار گذاشتند و یا به تاویل و توجیه بی‌مورد دست زدند. مثلاً جان لاک و دیوید هیوم - که سخت در دام حس و تجربه گرفتار آمدند - می‌گفتند:

هرگونه شناخت و معرفت باید ناشی از انطباعات حسی باشد و اگر مفهوم یا معرفتی مستقیماً از حواس سرچشمه نگیرد و یا غیرمستقیم به آن منتهی نشود، بی‌معنا است بر اساس چنین نگرشی، باورهای دینی به‌دلیل آن‌که از حس ناشی نشده‌اند، بی‌معنایند. (باربور، ص ۸۷)

### نقد و بررسی دیدگاه پوزیتیویستی

الف. پذیرش دیدگاه پوزیتیویستی در خصوص علم و دین، مستلزم قول به عصمت علم خواهد بود. درحالی که علم وحی منزل نیست تا مصون از خطا باشد. این پندار که علوم، همیشه یقینی و دور از خطا هستند، پندار صحیحی نیست. فیزیک نیوتنی که منشا الهام جهانی‌ها و فلسفه‌هایی چون فلسفه هیوم و کانت قرار گرفت، در قرن بیستم با ظهور نظریه نسبیت انیشتین منسوخ شد. در اوایل قرن حاضر نیلس بور مدلی را برای ساختمان اتم پیشنهاد کرد، اما چند سالی نگذشت که نظریه کوانتوم هایزنبرگ جایگزین آن شد (حسین زاده، ص ۳۱-۳۰)؛

ب. ملاک درست و واقعی بودن یک معرفت تنها به حسی و تجربی بودن آن بستگی ندارد - آن گونه که حسگرایان می‌پندارند - بلکه این مساله عمیقاً به مطابقت با واقع بودن آن بستگی دارد. زیرا حقایق، منحصر در جهان ماده نیستند و دامنه آن‌ها فراتر از ماده و مادیات است و از این رو با حس قابل درک نخواهند بود، ضمن آن که ابزار معرفتی نیز در حصر حس و مشاهده نیست و صرفاً به اتکاء نیافتن یک چیز و ادراک نکردن آن، نمی‌توان آن‌را موهوم پنداشت؛ چرا که نیافتن هرگز دلیل بر نبودن نیست؛

ج. روش علم و استنتاج‌های علمی غالباً بر پایه استقراء شکل می‌گیرد. استقرای تام غیرممکن و استقرای ناقص مفید یقین نیست؛ از این رو می‌توان ادعا کرد که ضعیفترین شناخت، شناخت حسی و تجربی است و با آن به تنهایی هیچ قاعده کلی را نمی‌توان اثبات کرد، مگر با مدد گرفتن از یک سلسله معرفتهای پیشینی که هرگز قابل دریافت از طریق حس و تجربه نیستند. بلکه با استمداد از یک سلسله اصول عقلی بدیهی همچون اصل محال بودن اجتماع و ارتفاع نقیضین، اصل علیت، اصل ضرورت وجود معلول در سایه وجود علت تامه، اصل سنخیت، اصل نیازمندی معلول به علت در حدوث و بقاء و بسیاری از قواعد دیگری که در قیاسها و برهانهای

منطقی کاربرد دارند، می‌توان از چند مصداق و داده‌های حسی و تجربی، یک قانون علمی ارائه داد؛

د. پیروان اصالت علم، دو ادعای اساسی دارند:

الف. روش علمی تنها روش قابل اعتماد برای معرفت و شناخت است؛

ب. ماده یا انرژی تنها واقعیت بنیادین جهان است.

هر دو ادعا بر این پیش‌فرض مبتنی هستند که تنها موجوداتی که علم با آنها سروکار دارد، امور واقعی‌اند و تنها علم است که می‌تواند واقعیت را تبیین کند و لذا پوزیتیویست‌های منطقی ادعا کرده‌اند که:

معناداری هر گزاره‌ای را تنها علم تعیین می‌کند؛ زیرا تنها گزاره‌هایی معنا دارند که به لحاظ تجربی قابل تایید یا ابطال باشند. به همین دلیل گزاره‌های دینی و اخلاقی و فلسفی بی‌معنی و در نتیجه عاری از محتوا هستند و ناظر به واقعیت نیستند. (گروه مولفان، جستارهایی در کلام جدید، ص ۳۲۴)

و نیز اظهار داشته‌اند:

تجربه‌باوری حسی و حس‌باوری معتقد است که هرگونه شناختی از راه تجربه ادراکی حاصل می‌آید و هرگونه ادراکی نیز از راه‌حلهای فیزیکی نتیجه می‌شود؛ حسهای فیزیکی طبق تعریف فقط به ادراک امور فیزیکی یا مادی توانا هستند و غیر آن قابل ادراک نیست، پس غیرقابل قبول می‌نماید. (ری‌گرفین، ص ۱۶۱)

چنین تعمیم ناروا و انحصار بی‌دلیل، مغالطه‌ای است که وایتهد آن را مغالطه عینیت‌زدگی نابجا می‌نامد؛ بدین معنا که بعضی تجرید علمی را بسان واقعیت خارجی می‌گیرند و آن را به شیوه‌ای توصیف می‌کنند که گویی تنها شیوه ممکن برای کشف واقعیت است. (باربور، ص ۴۴-۴۵)

لذا باید گفت این تصور که تنها گزاره‌های علمی را اموری عینی، کلی و روشن می‌داند اما معتقد است که معارف دینی اموری ذهنی، نامعلوم و بی‌هویتند، تصویری

غلط است که از جانب بسیاری از فیلسوفان، مورخان و دانشمندان غرب نیز مورد نقد قرار گرفته است. (گلشنی، ص ۵۸-۵۷)

۶. گروهی از متفکران نیز برای حل تعارض میان علم و دین، هر نوع دخل و تصرف را در متون دینی روا داشتند. آنان هر چند به ظاهر سعی می کردند جانب دین را نگه داشته و خود را دین باور نشان دهند اما سرانجام دین را به سود علم تفسیر نمودند. این دیدگاه بر اصل تحول پذیری یا سیال بودن معرفت دینی اصرار ورزیده و معتقد است که معرفت دینی معرفتی متغیر، متحول و متکامل است که از کلیه علوم و معارف دیگر بشری تاثیر می پذیرد و هر تغییری که در یکی از حوزه های معرفت بشری حادث گردد معرفت دینی را دستخوش تحول می سازد؛ بنابراین هرگاه نظریه ای علمی با یکی از گزاره های دینی در تعارض افتد، باید در معرفت دینی تصرف نموده و آن را با معرفت علمی هماهنگ ساخت. آنان برخی از سخنان اربابان کلیسا - از جمله نامه یکی از اسقف ها به دوستش را در تایید این دیدگاه خود استشهد می آوردند که در آن نوشته بود: تاکنون دلیلی بر یقینی بودن حرکت زمین در فاصله بسیار دور از خورشید به دور خورشید نیافته است، باین همه اگر برهان، حرکت زمین را مسلم بدارد، وی با نهایت احتیاط به تاویل کتاب دست خواهد برد و اعلام خواهد کرد که آن قطعات از کتاب را تا کنون به درستی نمی فهمیده است. (سروش، ص ۱۳۲)

دیدگاه فوق از چند نظر قابل نقد و بررسی است:

۱. اولاً چرا تنها بر سیال بودن معرفت دینی و تاثیرپذیری آن از دیگر معارف، اصرار و تاکید می شود؛ در حالی که معرفت علمی نیز همواره دستخوش تغییر و تحول است. مگر نه آن است که دانشمندان ابطال پذیری را یکی از مشخصات علم و شرط لازم تمایز نظریه های علمی از غیر علمی می دانند؛ چنان که کارل پوپر اظهار می داشت: ابطال پذیری، نوعی مخاطره پذیری است که هر نظریه علمی باید بدان تن



در دهد. (سلیمان پناه، ش ۱۸، ص ۱۹-۱۵) پس چرا همیشه دین باید به سود علم کنار رود و یا تفسیر شود و هر نوع دخل و تصرف در آن روا باشد؟!

۲. همهٔ معارف دینی را نمی‌توان تحول‌پذیر دانست بلکه در دین و معارف دینی اصول و معیارهای ثابت و کلی وجود دارد که ثبات دین و عدم تحول آن را در طول زمان تضمین می‌کند؛ لذا باید گفت کلیت این مدعا که «هر تحولی در گوشه‌ای از معارف بشری پدید آید در معرفت دینی نیز تاثیر می‌گذارد»، غیرقابل قبول است. البته عالم دینی باید در موضوع‌شناسی و تعیین مصداق یک حکم، از علم و دانش تجربی کمک بگیرد، اما طبعاً تغییر و تحول در داده‌های علمی تنها می‌تواند در این که این موضوع، مصداق حکم «الف» است یا «ب» تاثیرگذار باشد نه در خود حکم؛ پس این ادعا که می‌گوید «اگر حقیقتی در گوشه‌ای از جهان متولد شود، دلیرانه و متواضعانه به آهستگی چنان پیش می‌رود که کل جغرافیای معرفت را دگرگون می‌کند» (سروش، ص ۸۵) و هندسه دین را تغییر می‌دهد، از ریشه بی‌اساس است.

۳. تحول معرفت قاعده‌ای است عام که همهٔ انواع معرفت بشری و از جمله خود معرفت علمی را دربرمی‌گیرد. بدین ترتیب تنها زمانی حل تعارض به شیوهٔ مذکور و دخل و تصرف در معرفت دینی موجه خواهد بود که معرفت علمی قطعی و تغییرناپذیر با معرفت دینی ظنی در تعارض افتد اما در سایر شقوق، یعنی در صورت تعارض معرفت علمی ظنی با معرفت دینی قطعی یا ظنی به کارگیری این شیوه غیرقابل قبول خواهد بود؛ زیرا آن نظریه علمی که خود در معرض تغییر و تحول بوده و قطعی و یقینی هم نیست، نمی‌تواند مبنایی برای تغییر معرفت دینی قرار داده شود؛ از این رو می‌توانیم برای رفع تعارض ظاهری میان گزاره‌های دینی و علمی، طرفین تعارض را براساس این که کدامیک یقینی‌اند و کدام ظنی مورد سنجش قرار دهیم. در این صورت، طبعاً باید طرفی که ظنی است به نفع طرف یقینی کنار گذاشته شود؛ چرا که دلیل قطعی و یقینی به جهت حجیت ذاتی آن همیشه بر دیگر ادلهٔ مقدم

است؛ پس در تعارض عقل قطعی با وحی ظنی ۱، عقل قطعی مقدم خواهد بود؛ چه، در تعارض وحی قطعی با وحی ظنی و همچنین در تعارض عقل قطعی با عقل ظنی نیز در همه موارد، قطعی مقدم بر ظنی است؛ زیرا اعتبار دلیل ظنی و حجیت آن، به استناد دلیل قطعی خواهد بود و اما دلیل قطعی خود ذاتاً حجّت و معتبر است؛ بنابراین دلیل ظنی همواره در طول دلیل قطعی قرار خواهد داشت نه در عرض آن. (جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۲۸۳)

راه حل اخیر - که برخلاف سه راه حل الف، ب و ج، راه حل معتدلی به نظر می رسد - مبتنی بر این واقعیت است که داده های علمی همیشه قطعی و یقینی نیستند و عنصر ابطال پذیری را با خود به همراه دارند، مضافاً این که قوانین علمی همیشه بر حس و تجربه مبتنی هستند و این در حالی است که با شناخت حسی و تجربی - که یک شناخت جزئی است - هرگز نمی توان یک قانون کلی ارائه داد مگر آنکه از پیش فرضها و یا واسطه هایی کمک گرفته شود که فراعلمی هستند و از طریق حس و تجربه نمی توان به آنها دست یافت؛ به علاوه، بسیاری از گزاره های علمی بر پایه استقراء شکل می گیرند و استقرای ناقص نمی تواند مفید یقین باشد، ضمن آن که استقرای تام نیز امکان پذیر نیست. در نتیجه باید گفت که موضوع تعارض میان علم و دین - به ویژه در دین اسلام - در بسیاری از موارد خودبه خود منتفی است.

## ۲. نظریه تمایز میان علم و دین

در مقابل دیدگاه معتقد به تعارض میان علم و دین دیدگاه اگزستانسیالیستها و نومیالیستها وجود دارد که معتقدند علم و دین مقولاتی کاملاً جداگانه هستند و لذا نه تعارضی میان آنها رخ می دهد و نه هیچ یک از آنها در حوزه دیگری دخالت می کنند.

پترسون می گوید:

اگر مطابق تلقی نو - ارتودوکسی میان موضوعات، روشها و غایات علم و الهیات تمایز اساسی قائل شویم، در آن صورت میان آن دو هیچ فصل مشترکی باقی نمی ماند و لذا امکان تعارض آنها منتفی می گردد. (پترسون و دیگران، ص ۳۶۵)

کارل بارت نیز معتقد بود که الهیات و علم با موضوعات اساساً متفاوتی سروکار دارند. موضوع الهیات، تجلی خداوند در مسیح و موضوع علم، جهان طبیعت است. همچنین او تمایز را از نظر روش عنوان می کرد و بر این باور بود که «خداوند متعال را تنها از طریق تجلی اش بر ما می توان شناخت، اما قلمرو طبیعت را می توان به مدد عقل بشری.» (پترسون و دیگران، ص ۳۶۷) به علاوه، از نظر بارت، غایت دین آن است که شخص را برای مواجهه با خداوند مهیا کند اما معرفت علمی در پی آن است که الگوهای حاکم بر جهان تجربی را بشناسد. (پترسون و دیگران، ص ۳۶۷-۳۶۶)

البته این سخن بهره ای از حقیقت را با خود به همراه دارد که اگر ما تمایز میان علم و دین را بپذیریم، تعارض خود به خود منتفی می شود اما در عین حال نباید غافل بود که:

اولاً بر فرض که علم و دین از نظر روش و غایت و موضوع متفاوت باشند، باز هم نمی توان این نتیجه را گرفت که هیچ وجه مشترکی میان آن دو وجود ندارد؛ زیرا این نحوه از تمایز در حد تباین کلی نیست تا هیچ وجه مشترکی میانشان یافت نشود، بلکه تفاوت در حد تباین جزئی است؛

ثانیاً ولو موضوع الهیات و دین تجلی خداوند در مسیح باشد - آنگونه که کارل بارت مطرح کرده بود - ولی از این سخن چگونه می توان این نتیجه را گرفت که دین نمی تواند در قلمرو علم اطلاع رسانی کند؟! ضمن آن که این سخن کارل بارت و امثال او که گفته اند: «الهیات و علم با موضوعات اساساً متفاوتی سروکار

دارند»، هرگز این مدعا را که «امکان دارد خداوند معارف و آموزه‌هایی در حوزه امور طبیعی و محسوس در اختیار پیامبران بگذارد» طرد و نفی نمی‌کند؛ زیرا با کدامین دلیل می‌توان «اصل امکان آموزه‌های وحیانی در زمینه علوم طبیعی و انسانی» را رد کرد؟! حداقل می‌توان گفت دست کم «امکان» دستیابی به این گونه اطلاعات علمی از طریق وحی وجود دارد؛ پس نمی‌توان آن را بطور کلی منتفی اعلام کرد و یا آن را غیرممکن دانست؛

رابعاً با اندک تأمل در متون دینی، به خصوص در متون اسلام، به خوبی می‌توان دریافت که همان‌گونه که دین زمینه شناخت خداوند و دیگر حقایق فراتر از ماده و آن جهان را برای ما فراهم می‌سازد، اطلاعاتی را نیز در امور مربوط به حقایق مادی و این جهانی در اختیار بشر گذارده است. پس غایت دین تنها شناخت مواجهه با خداوند - که مدعای دیگر کارل بارت است - نخواهد بود. هر چند هدف نهایی دین قرب الهی و فراهم آوردن زمینه هرچه بیشتر ارتباط بشر با خداوند است، اما دین امور طبیعی و مادی را نیز از نظر دور نمی‌دارد بلکه عناصر مادی و دنیوی را به عنوان مقدمه و ابزار مورد توجه قرار می‌دهد: «الدنيا مزرعة الاخره» و «و ابتغ فيما اتيك الله الدار الاخرة و لا تنس نصيبك في الدنيا» (قصص / ۷۷)

به تعبیر شهید مطهری:

بعضی پا فراتر نهاده و گفته‌اند زندگی به‌طور کلی یک مساله است و دین مساله‌ای دیگر، و دین را نباید با مسائل زندگی مخلوط کرد. اشتباه اول این اشخاص این است که مسائل زندگی را مجرد فرض می‌کنند، خیر، زندگی یک واحد و همه شؤنش توأم با یکدیگر است. صلاح و فساد در هر یک از شؤن زندگی در سایر شؤن موثر است. ممکن نیست اجتماعی مثلاً فرهنگ یا سیاست یا قضاوت یا تربیت و یا اقتصادش فاسد باشد، اما دینش درست باشد و بالعکس اگر فرض کنیم دین تنها رفتن به مسجد و کلیسا و نماز خواندن و روزه گرفتن است، ممکن است کسی ادعا کند مساله دین از سایر مسائل مجزا

است، ولی این مطلب فرضاً درباره مسیحیت صادق باشد، درباره اسلام صادق نیست. (مطهری، ص ۱۶-۱۵)

### ۳. نظریه تعامل و سازگاری میان علم و دین

در برابر دو دیدگاه تعارض و تمایز علم و دین که پیش از این بررسی کردیم، دیدگاه سومی هم وجود دارد که سعی می‌کند میان علم و دین ربط وثیقی برقرار کند و می‌کوشد علم و دین را در ضمن یک فرضیه کلان‌تر مندرج سازد و آنها را در چارچوبی با یکدیگر ادغام نماید که به نوعی تعامل و سازگاری میان آنها منجر شود.

دونالد مک کی - فیلسوف انگلیسی - از جمله کسانی است که به هماهنگی میان علم و دین اعتقاد دارد. در واقع او می‌کوشد دیدگاه‌های قائل به تعارض و یا تمایز میان علم و دین را اصلاح کند. او می‌گوید: می‌توان برای یک موضوع تبیین‌های مختلفی ارائه داد که همه آنها بهره‌ای از حقیقت نیز داشته باشند. همان‌گونه که یک منظره را می‌توان از زوایای مختلف تبیین و تفسیر کرد و در عین حال همه آنها بهره‌ای از حقیقت را دارا باشند، علم و دین نیز از زوایای مختلف به جهان می‌نگرند. او بر این اساس نتیجه می‌گیرد که میان دو مدعای «پیدایش این عالم محصول فرآیندهای طبیعی است» و «عالم مخلوق خداوند است»، تعارضی وجود ندارد؛ چرا که تبیین نوع اول علمی و تبیین نوع دوم کلامی و دینی است. به اعتقاد او، هر یک از این نوع تبیین‌ها در چارچوب مفهوم خاصی منشا عالم را تفسیر می‌کند و هر دوی آنها می‌توانند درست باشند. به نظر مک کی، مکمل دانستن علم و دین این حسن مسلم را خواهد داشت که اطلاق ناصواب روش‌های علمی بر موضوعات دینی و نیز دست‌اندازی کلام به حریم علم منتفی خواهد شد. (پترسون و دیگران، ص ۳۷۵-۳۶۹)

ناگفته پیدا است که این تفسیر از تعامل علم و دین، با نوعی ابهام همراه است و چندان روشن کننده نیست؛ زیرا ارائه تبیین‌های مختلف از ناحیه علم و دین، هیچ‌گاه تعامل میان آن‌ها را افاده نمی‌کند بلکه نشان دهنده نوعی تمایز میان علم و دین در تبیین است. ما زمانی می‌توانیم به تعامل علم و دین قائل باشیم که وجوه خاصی را به این رابطه مرتبط بدانیم که در اینجا به اهم آنها اشاره می‌کنیم:

۱. یکی از راههای مشارکتی علم و دین این گونه است که گزاره‌های موجود در متون دینی را با تناسب مضمونی که دارند، در جایگاه‌های مختلفی از پیکر علم مورد بهره‌برداری قرار دهیم؛ یعنی متون دینی می‌توانند برای علم، فراهم آورنده گزاره‌های مشاهداتی باشند و یا قوانینی کلی را که اصطلاحاً قوانینی تجربی خوانده می‌شوند عرضه کنند و یا نظریه‌هایی را در اختیار دانشمندان قرار دهند. براین اساس اگر دین در مورد خلقت انسان و جهان، معرفتی به ما می‌دهد و حقایقی را بیان می‌کند، می‌تواند دستمایه‌ای باشد برای دانشمندان که از راه پژوهش‌های علمی آنها را تایید و اثبات و یا تکمیل کنند؛

۲. دین خطوط کلی برخی از علوم را ارائه داده است و دانشمندان با استفاده از آنها می‌توانند معرفت‌های علمی را که با پشتوانه وحیانی و دینی حمایت می‌شوند ارائه دهند؛ چرا که دین نه تنها تشویق به فراگیری علوم را عهده‌دار است و انسان‌های مستعد را به تحصیل کمال‌های علمی ترغیب می‌نماید، بلکه علاوه بر آن خطوط کلی بسیاری از علوم را ارائه کرده و مبانی جامع بسیاری از دانش‌های تجربی، صنعتی، نظامی و مانند آن‌را تعلیم داده است. (جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۷۸) همان‌طور که با استمداد از قواعد عقلی و قوانین عقلانی موجود در بعضی از نصوص دینی می‌توان کلید فهم بسیاری از متون فقهی را به دست آورد، در زمینه علوم تجربی نیز می‌توان این گونه عمل کرد. بدیهی است با اتخاذ این دو شیوه، بسیاری از فروعاتی که توسط اصول یادشده القا شده‌اند، کشف و دریافت خواهند گردید؛ زیرا

دریافتهای عقلی و تجربی قطعی، با صراحت مورد تایید آیات قرآنی اند و در تفسیر و تفهیم آن دسته از معانی آیات قرآنی که مربوط به همان حوزه از تعقل و تجربه هستند، به کار می آیند (جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۱۶۹)؛

۳. علوم تجربی می توانند در فهم صحیح تر و کاملتر آن دسته از آیات و روایات که در قلمرو دین نکته‌هایی را بیان داشته‌اند، تاثیرگذار باشند؛ به این معنا که علوم تجربی زمینه لازم برای فهم واقعی و درست این گونه منابع دینی را برای ما فراهم می آورند. توضیح آنکه، قرآن به دلیل اعجاز ایجازی خود و به دلیل گزینشی که با توجه به اهداف هدایتی از مسائل داشته است، امور مربوط به انسان و جهان را به طور موجز بیان کرده است. طبعاً در این زمینه تبیینهای علمی سازگار با ظواهر آیات این کمک را به مفسر می کند که در ارائه، بیان و تفسیر آیات، محتوای آیات را با بیانی روشن و به زبان علمی قابل فهم برای دیگران ارائه دهد و این خود کمکی است برای حضور و ورود قرآن در صحنه زندگی انسان، و چه بسا با توجه به این تبیینهای علمی نکته‌های جدیدی از آیات نیز به دست آید و خود حضور قرآن را در هر زمان، و جریان آن را پایه پای پیشرفت زمان که در روایات به عنوان یک ویژگی برجسته قرآن مطرح شده است - یجری کماجرى الشمس و القمر (مجلسی، ج ۹۲، ص ۹۷) - بهتر نشان می دهد (رجبی، ص ۲۸۷)؛ چنان که به گفته برخی از محققان، تعداد آیاتی که علوم تجربی در فهم صحیح و کامل آنها تاثیر دارد به هشتصد مورد می رسد. (رجبی، ص ۲۸۳)

البته هر چند معلومات زبان‌شناختی در فهم این گونه آیات نقش مهمی ایفا می کنند، ولی به دلیل زبان واقع‌گرای قرآن و در قلمرو علوم تجربی بودن موضوع این آیات، طبعاً داده‌های تجربی برای انتقال به نکته‌های ظریفی که در آیات به آنها اشاره شده است، زمینه لازم را فراهم می سازند، و به همین دلیل در پرتو بهره‌گیری از دانشهای تجربی، شاهد روشن شدن نکات و دقایقی هستیم که بر اندیشمندان گذشته

به علت عدم آگاهی‌شان پنهان مانده و چه بسا تفسیر و برداشتی سطحی و یا غیر واقعی از آن ارائه داده‌اند؛ به عنوان مثال به چند آیه اشاره می‌شود:

۱. «و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء..» (انعام/۱۵۲): هر که را (خداوند) بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را چنان سخت و تنگ می‌گرداند که گویی در حال صعود به آسمان است.

این آیه به روشنی دلالت دارد که آدمی بر اثر صعود به بالا، به تنگی نفس دچار می‌شود. امروزه در پرتو تحقیقات علمی روشن شده که جو و فضای بالای زمین رقیق است و هر اندازه از زمین فاصله بگیریم هوا رقیق‌تر می‌شود و عمل تنفس بسیار دشوار و به زحمت انجام می‌گیرد، و آیه یاد شده در چهارده قرن پیش این واقعیت علمی را که به جهان طبیعت مربوط می‌شود متذکر شده است؛

۲. «مشارق الارض و مغاربها» (اعراف/۱۳۷) و «فلا اقسام برب المشارق و المغرب انا لقادرون» (معارج/۴۰) اینگونه آیات به روشنی کروییت زمین را بیان می‌دارند؛

۳. «الم یجعل الارض مهادا» (بناء/۷) و «وتری الجبال تحسبها جامده و هی تمر مر السحاب» (نمل/۸۸)؛

آیا از این گونه آیات نمی‌توان فهمید که کره زمین ساکن و بی حرکت نیست؟ همان حقیقتی را که بعدها دانشمندان با ابزارهای تجربی و علمی به آن دست یافتند؛

۴. «یا معشر الجن و الانس ان استطعم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسطان (الرحمن/۳۳): ای گروه جن و انس اگر بتوانید به درون آسمانها و زمین راه یابید پس این کار را انجام دهید (ولی بدانید) که بدون (بهره‌گیری از) قدرت (و امکانات لازم) نمی‌توانید در آنها نفوذ پیدا کنید.

این آیه نیز همگام با دانش امروز بشر به روشنی دلالت دارد بر امکان تسخیر فضاها و کرات آسمانی و نفوذ در اعماق زمین و بهره‌گیری از آن، درحالی‌که



اندیشمندان پیشین بر اساس هیئت بطلمیوسی نفوذ آدمی را در اعماق آسمانها و زمین ناممکن می‌شمردند.

دره‌حال فهم درست این گونه آیات که در قلمرو علوم تجربی حقایقی را بیان کرده به کمک همان علوم تجربی میسر است. البته باید از دستاوردهای قطعی، یقینی و مطمئن علوم تجربی در فهم این گونه آیات و روایات سود جست، نه از گزاره‌های ظنی و تئوریه‌ها و فرضیاتی که قطعیت آن‌ها به اثبات نرسیده است.

بنابراین دستاوردهای علمی چنانچه قطعی و مطابق یا واقع باشند می‌توانند قرینه‌ای برای درستی و یا دست‌کم ترجیح یک برداشت از متون دینی بر برداشتهای دیگر باشند و محقق با توجه به آن می‌تواند از میان معانی گوناگون، با اطمینان بیشتر معنا و مفهومی را برگزیند که با دستاوردهای ثابت و قطعی این علوم مطابقت داشته باشد؛

۵. از جمله کمک و همکاری‌هایی که علم می‌تواند نسبت به دین داشته باشد، تبیین و تثبیت موضوعات برخی از گزاره‌های دینی و یا مقدمات و صغریات ادله و برهانها است. در واقع با استعانت از علم به تایید و اثبات برخی از مقدمات و صغریاتی برآیم که در گزاره‌های دینی و برهانها مطرح است. فی‌المثل برهان نظم که در منابع و متون دینی ما برای شناخت وجود خداوند بسیار مطرح شده، مبتنی بر اثبات نظم در جهان و پدیده‌ها است؛ یعنی هرگاه نظم در جایی تحقق داشته باشد به کمک آن می‌توان وجود ناظم با شعور را ثابت کرد. برای اثبات این صغرا می‌توان از علم مدد گرفت. شواهد بسیار زیادی از طبیعت و جهان هستی به وسیله علم فراهم می‌گردد و نشان می‌دهد که نظم در پدیده‌ها و مجموعه جهان هستی وجود دارد. با استفاده از این معرفت علمی می‌توان برهان نظم را سامان داد و بر اساس آن وجود ناظم با شعور در جهان هستی اثبات می‌شود. این کمک‌رسانی علم به دین به این معنا نیست که هر دو از یک شیوه تحقیق بهره می‌گیرند بلکه تنها بدین معنا است که پاره‌ای از صغریات براهین دینی توسط علم قابل اثبات هستند.

در موضوع شناسایی بسیاری از احکام دینی و تعیین مصداق آنها نیز می‌توان از علم کمک گرفت و به مدد علوم تجربی است که موضوع برخی از احکام فقهی قابل شناسایی است؛ به عنوان مثال، برای تشخیص قبله، رویت هلال، شناخت اوقات شرعی، پاکی و یا ناپاکی بسیاری از اشیاء، حل و فصل دعاوی، اثبات جرم، رفع اتهام و موضوعاتی از این قبیل، می‌توان از علم و ابزارهای علمی کمک گرفت. در نتیجه باید گفت علوم تجربی - اعم از طبیعی و انسانی - با کمک به ایجاد هماهنگی و انطباق میان داده‌های دینی و دستاوردهای قطعی علم، زمینه توجیه حقانیت و اعتبار دینی اسلام و اعجاز قرآن را برای بشر امروزی فراهم می‌آورند.

#### نتیجه

هرچند در قرن معاصر موضوع رابطه میان علم و دین در دنیای غرب و جهان مسیحیت مطرح گردید و به‌خاطر بروز برخی تعارضات میان علم و متون مقدس کلیسائیان و رویارویی ارباب کلیسا با عالمان مسیحیت به چالش کشیده شد و در این راستا عده‌ای با بهره‌گیری از عنصر تمایز و جدایی قلمرو علم و دین به حل تعارض دست یافتند، اما چنین پدیده‌ای در دنیای اسلام، چندان جایگاهی نداشته است؛ هر چند البته برخی به‌گونه‌ای ناموفق کوشیدند هر نوع حادثه‌ای را که دامنگیر مسیحیت شده، به جهان اسلام نیز تسری دهند. در حالی که با مراجعه به قرآن و دیگر متون و نصوص قطعی و روایی که از معصومان و حاملان واقعی علوم الهی، به‌طور صحیح در اختیار ما قرار گرفته است، درمی‌یابیم که اطلاعات و داده‌هایی در زمینه جهان هستی و علوم تجربی به‌ما ارائه شده است. هیچ مانعی وجود ندارد که خداوند هستی‌بخش، حقایق را در مورد جهان هستی در قالب وحی و دین بیان دارد؛ ضمن آن‌که این مسأله فرضیه تمایز و بیگانگی کلی علم و دین را سست و بی‌بنیان می‌سازد. از سوی دیگر ما بر این باوریم که میان گزاره‌های قطعی علم و گزاره‌های

دینی و حیانی در موضوعات مشترک نه تنها تعارضی وجود ندارد بلکه شاهد نوعی تعامل و سازگاری میان آن دو هستیم و این خود می‌تواند یکی از دلایل حقانیت و جاودانگی دین اسلام باشد؛ زیرا وقتی بتوانیم با زبان علم درستی و صحت بسیاری از احکام و گزاره‌های دینی را به دست آوریم و نیز اگر دین بسیاری از حقایق علمی امروز را پیش از این بازگو و یا تایید کرده باشد، این مساله بهترین شاهد بر حقانیت این دین و اعجاز قرآن خواهد بود؛ کما آن که امروزه به وضوح شاهد هستیم که در قرآن و دیگر نصوص قطعی ما حقایقی مطرح گردیده که پس از گذشت قرن‌ها، توسط عالمان و دانشمندان روشن گشته است. در واقع به همین خاطر است که قرآن و دین اسلام در طول تاریخ توانسته است اصالت و هویت خود را حفظ کند و خود را بالنده تر نشان دهد.

#### توضیحات

۱. غیر از آیات قرآن که وحی قطعی هستند، پاره‌ای احادیث نبوی نیز در جزو وحی قرار می‌گیرند که چنانچه انتساب آنها به پیامبر (ص) قطعیت روایتی نداشته باشد، جزو وحی ظنی شمرده می‌شوند.

#### منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ابن عبد البر. جامع بیان العلم و فضله. بیروت: موسسه الکتب الثقافه، ۱۴۱۵.
- ابی نصر، اسماعیل جوهری. تاج اللغه و صحاح العربیه (الصحاح). بیروت: دارالفکر، چاپ اخری، ۱۴۱۲ق.
- اصفهان، راغب. المفردات فی غریب القرآن. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه. [بی تا].
- الامدی التیمی، عبدالواحد. غرر الحکم و درر الکلم. قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۰.
- القرشی، باقر شریف. النظام التربوی فی الاسلام، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۹.
- انیس، ابراهیم و دیگران. المعجم الوسیط. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸.
- باربور، ایان. علم و دین. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- باقری، خسرو. «علم و دین». فصلنامه حوزه و دانشگاه. قم: موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ش ۱۷-۱۶.

- بستان نجفی، حسین. «نقش مواضع معرفت شناختی در تعارض و حل تعارض علم و دین». فصلنامه حوزه و دانشگاه. قم: موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ش ۱۸.
- پتerson، مایکل و دیگران. *عقل و اعتقادات دینی*. ترجمه نراقی و ابراهیم سلطانی، طرح نو، ۱۳۷۶.
- جمعی از مولفان. *جستارهایی در کلام جدید*. قم: سمت و معاونت پژوهشی دانشگاه، ۱۳۸۱.
- جوادی آملی، عبدالله. *شریعت در آینه معرفت*. [بی جا]: رجاء. [بی نا]
- *پیرامون وحی و رهبری*. قم: الزهراء، ۱۳۶۲.
- حسین زاده، محمد. *فلسفه دینی*. تهران: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
- *مبانی معرفت دینی*. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
- حکیمی، محمدرضا. *دانش مسلمین*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴.
- رجبی، محمود. *روش تفسیر قرآن*. پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
- روسو، پی.یر. *تاریخ علوم*. ترجمه حسن صفاری، تهران: امیرکبیر. [بی تا].
- ری گریفین، دیوید. *خدا و دین در جهان پسامدرن*. حمیدرضا آیه الهی. تهران: احساب توسعه، ۱۳۸۱.
- زیدان، جرجی. *تاریخ تمدن اسلام*. ترجمه علی جواهر کلام. [بی جا]، [بی تا]، [بی نا].
- سروش، عبدالکریم. *قبض و بسط تئوریک شریعت*. تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۰.
- سلیمان پناه، محمد. «دین و علوم تجربی». *فصلنامه حوزه و دانشگاه*؛ ش ۱۹. قم: موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۸.
- سعیدی روشن، محمداقبر. *تحلیل زبان قرآن و روش شناسی فهم آن*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
- علیزمانی، امیرعباس. *زبان دینی*. تهران: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
- گلشنی، مهدی. *از علم سکولار تا علم دین*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- مجلسی، محمد باقر. *بحارالانوار*. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
- مصباح یزدی، محمد تقی. *آموزش عقاید*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.
- *اخلاق در قرآن*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- مصطفوی، حسن. *التحقیق فی کلمات القرآن*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مطهری، مرتضی. *نظری به نظام اقتصادی اسلام*. تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
- موسوی لاری، مجتبی. *سیمای تمدن غرب*. تهران: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰.